

ORIGINAL ARTICLE

The Historical Life of Transcendental Wisdom after Mulla Sadra

Seyed Ahmad Aghili¹, Karim Najafi Barzegar², MohamadReza Ameri Baraki³

1. Associate Professor of History, University Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

2. Associate Professor of History, Payame Noor University, Tehran Branch, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor of Islamic Philosophy and Theology, Payame Noor University, Tehran Branch, Tehran, Iran.

Correspondence

Seyed Ahmad Aghili

Email: aghili@lihu.usb.ac.ir

How to cite

Aghili, S.A., Najafi Barzegar, K., Ameri Baraki, M.R. (2023). The Historical Life of Transcendental Wisdom after Mulla Sadra, SADRĀ'I WISDOM, 11(2), 19-28.

ABSTRACT

One of the most important points of the historical life of this school is that it historically takes a long time for Sadraei wisdom to retrieve its place to be accepted in seminaries. The issues which root in the nature of the school and social-historical conflicts and space, investigating the school can reflect its differences and contrasts compared with other schools. Accordingly, it is strived to answer the main question by historical-analytical method and by investigating the historical life of transcendental wisdom after Mullah Sadra, the question is: why the transcendental wisdom after Mullah Sadra was propagated in Islamic philosophy with long interruption and what the obstacles of historical interruption were.

Historical life of transcendental wisdom has been generally accompanied with ups and downs as this school wasn't prevalent and developed; however, it could eradicate the opposing views from contrast circumstance considering integrative and combinational nature and could develop extensively. The most important causes of its lack of prevalence and historical interruption are the influence of traditional philosophy and the thought dominance of Declarativeness (religious orders) and Hadith-oriented and the contrast and conflicts of transcendental wisdom with the sect of Hakim Tabrizi.

KEYWORDS

Transcendental Wisdom, Mullah Sadra, Hakim Tabrizi, Historical Interruption.

نشریه علمی

دو فصلنامه حکمت صدرایی

«مقاله پژوهشی»

حیات تاریخی حکمت متعالیه پس از ملاصدرا

سیداحمد عقیلی^۱، کریم نجفی بزرگر^۲، محمدرضا عامری برکی^۳

چکیده

یکی از نکات مهم در حیات تاریخی حکمت صدرایی آن است که به لحاظ تاریخی مدت زمان بسیاری به طول انجامید تا این حکمت در حوزه‌های علمی جایگاه خود را باز یابد و مورد قبول قرار گیرد. مسئله‌ای که ریشه در ماهیت این مکتب و تعارضات و فضای اجتماعی-تاریخی آن دارد و بررسی آن می‌تواند ضمن روشن شدن وجوه تاریک و ناشناخته حکمت صدرایی، تفاوت‌ها و تقابلات آن را با سایر مکاتب باز نماید. بر این اساس در این مقاله با روشی تاریخی تحلیلی با بررسی حیات تاریخی حکمت متعالیه پس از ملاصدرا تلاش می‌گردد به این سوال اصلی پاسخ داده شود که چرا حکمت متعالیه پس از ملاصدرا با وقفه بسیار در فلسفه اسلامی رواج یافت و موانع این وقفه تاریخی چیست. به طور کلی حیات تاریخی حکمت متعالیه با فراز و فرودهایی همراه بوده است به طوری که این مکتب در آغاز به دلایلی چندان رواج و رشدی نداشت، ولی پس از آن با توجه به ماهیت تلفیقی و ترکیبی خود توانست نظریات معارض زمانه را از وضعیت تقابل خارج نماید و به صورت گسترده رشد یابد. در این بستر مهم‌ترین علل عدم رواج و وقفه تاریخی آن ریشه در نفوذ فلسفه سنتی و تسلط اندیشه اخباری‌گری و حدیث‌گرایی و تقابل و تعارضات حکمت متعالیه با مکتب فلسفی حکیم تبریزی دارد.

واژه‌های کلیدی

حکمت متعالیه، ملاصدرا، حکیم تبریزی، وقفه تاریخی.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.
۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران.
۳. استادیار رشته الهیات، گرایش فلسفه و کلام اسلامی، تهران، ایران.

نویسنده مسئول:

سیداحمد عقیلی

رایانامه: aghili@lihu.usb.ac.ir

استناد به این مقاله:

عقیلی، سیداحمد، نجفی بزرگر، کریم و عامری برکی، محمدرضا (۱۴۰۲). حیات تاریخی حکمت متعالیه پس از ملاصدرا. دو فصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۱۱(۲)، ۱۹-۲۸.

<https://pms.journals.pnu.ac.ir/>

مقدمه

ایران در عصر صفوی، پس از سال‌ها دوره‌ای از رشد و پیشرفت در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فکری را تجربه کرد. به طور خاص در این دوره، تفکر فلسفی پس از سال‌ها از دوران خمود و رخوت شرح و تعلیقه‌نویسی و نفی عقلانیت فلسفی خارج گردید و با ظهور حکمت متعالیه به دورانی از اوج و شکوفایی فلسفی نزدیک گردید.

حوزه فلسفی‌ای که از عصر صفویه تا زمان فتحعلی‌شاه در اصفهان مستقر بود، در زمان حکیم ملاعلی‌نوری (از حکمای بزرگ اصفهان در ابتدای عصر قاجار) بنا به درخواست فتحعلی‌شاه از وی و با اعزام ملا عبدالله مدرس زنوری از سوی او به تهران، بعد از مرگ ملاعلی‌نوری (۱۲۴۶ ق) از اصفهان به تهران منتقل گردید. سؤال اصلی پژوهشی مقاله آن است که این سیر تاریخی حکمت متعالیه که بهترین دستاورد مکتب فلسفی اصفهان است پس از فوت ملاصدرا چه فراز و نشیبی را طی نمود؟

فرضیه مقاله آن است که اندیشه‌های ملاصدرا پس از درگذشت وی تا مدت پنجاه سال متروک و مغفول ماند. در اواخر عصر صفویه و به خصوص پس از سقوط این سلسله به تدریج اصول و مبانی حکمت متعالیه توسط حکما و فلاسفه اسلامی که عمدتاً در اصفهان حضور داشتند از غربت و فراموشی درآمد و از زمان سقوط صفویه تا زمان ظهور قاجار (۱۲۱۰-۱۱۳۵ق) توسط بزرگانی چون ملاصادق اردستانی و ملامحمد بیدآبادی و ... احیاء و به عصر قاجار منتقل گردید.

پیرامون پیشینه موضوع دوره مورد بحث باید گفت منابع کاملاً توصیفی بوده و مهم‌تر از همه، به شخصیت‌نگاری، محدود و منحصر شده‌اند. با این حال، تحقیقات ارزشمند سید جلال‌الدین آشتیانی، بهترین پیشینه تحقیقی و نقطه صفر در انجام پژوهش حاضر است. لذا می‌توان ادعان نمود که در این زمینه، موضوع بکر و دست‌نخورده بوده و این امر نشان از اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش دارد.

۱- ویژگی‌ها و شاخص‌های مکتب فلسفی عصر صفوی

مکتب فلسفی عصر صفوی از حیث تعداد اندیشمندانی که در آن پرورش یافته، بر سایر حوزه‌های اسلامی و شیعی برتری داشته است. از جمله شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار مکتب فلسفی عصر صفوی، نام بزرگانی چون: میرداماد، شیخ بهایی، میرفندرسکی - که به حکمای سه‌گانه اصفهان معروفند - درخشندگی خاصی دارد. حکیمان، فیلسوفان و اندیشمندان دوره اواخر عصر صفوی مانند ملاصدرا، میر سید احمد علوی، ملاشمسای گیلانی، شیخ حسین تنکابنی، ملارجبعلی تبریزی،

میرزا رفیعا نائینی، آقا حسین و آقا جمال خوانساری، ملامحمدباقر سبزواری، ملامحسن فیض کاشانی، ملامحمد تقی مجلسی، ملامحمد باقر مجلسی، فاضل هندی، قاضی سعید قمی، ملاحسن لبنانی و ... از شاگردان و پیروان مستقیم و غیرمستقیم این سه حکیم و فقیه شیعه هستند (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۳/ ۱۰-۱۵).

در این میان میرداماد بزرگترین نقش را در بنیان نهادن مکتب فلسفی عصر صفوی ایفاء نمود. اطلاق لقب «معلم ثالث» به وی نشان از جایگاهی دارد که وی در تاریخ فلسفه اسلامی دارد. میرداماد هم فیلسوفی متکی بر روش برهان عقلی و هم عارفی اهل کشف و شهود است. ولی اصالت و ابتکار اصلی او در نظم و ترتیبی است که به نظریات فلسفی خود داده و در شاهکار فلسفی‌اش «قبسات» تحقق یافته است (دینانی، ۱۳۷۷: ۲/ ۳۰۴). حکمت متعالیه به عنوان مولود مکتب فلسفی عصر صفوی دارای سه مرحله اصلی بود: مرحله اول آن در اصفهان و در حوزه فلسفی میرداماد با اندیشه‌های او شکل گرفت. در بین شاگردان حوزه او ملاصدرا بود که با نبوغ فکری خود، مرحله دوم این جریان فلسفی را رقم زد و حکمت میرداماد را ادامه داد و آن را به مکتب فلسفی جدیدی تبدیل نمود. مرحله سوم، حکمت متعالیه را ملاصدرا در شیراز دنبال نمود و در آنجا آثار و اندیشه‌های خود را تدوین نمود (امام جمعه، ۱۳۸۰: ۷۳/۱). اندیشه‌های او پس از فوت استادش میرداماد دوباره به اصفهان بازگشت و حکما و اندیشمندان اصفهان بودند که حکمت متعالیه را از غربت و فراموشی نجات داده و از زمان سقوط صفویه توسط بزرگانی چون ملاصادق اردستانی تا زمان ظهور قاجار توسط فردی چون ملاعلی‌نوری احیاء و به آیندگان تحویل داده شد. از مهم‌ترین ویژگی‌های مکتب فلسفی عصر صفوی عبارت است از:

۱-۱- نظام تألیفی

بارزترین ویژگی مکتب فلسفی عصر صفوی درهم‌آمیختن چند رشته است که بر چهارچوب تشیع به هم بافته شده است. تعالیم باطنی ائمه (ع) به خصوص محتویات نهج‌البلاغه امام علی(ع)؛ حکمت اشراقی سهروردی (که حاوی نظریات بزرگان ایران باستان و آراء هرمسی)؛ تعالیم عرفا به خصوص آراء عرفانی ابن عربی؛ میراث فیلسوفان یونانی؛ فلسفه مشایی ابن‌سینا (شریف، ۱۳۶۵: ۲/ ۴۴۵). البته مقدمات این ادغام از قبل از صفویه توسط بزرگانی چون این ترکه اصفهانی و سید حیدر آملی فراهم شده بود و در عصر صفوی در نهایت توسط ملاصدرا با وحدت تمامی این جریان‌ها به ایجاد تفکر نوینی در فلسفه اسلامی انجامید.

۱-۲- خلاقیت

الف) مشرب فکری میرداماد که به برخی از شاگردان ویژه و میرز او مثل میرسید احمد علوی اصفهانی و ملا شمسای گیلانی منتقل گردید. این مشرب فکری، با همه اهمیتی که از حیث مباحث حکمی، عرفانی و دینی داشت به چند تن از شاگردان او محدود ماند و در سیر تاریخ فلسفه اسلامی تداوم نیافت.

ب) گروه مدرسان حکمت مشائی، اعم از شاگردان میرفندرسکی مانند آقاحسین خوانساری، میرزا رفیعا، ملامحمدباقر سبزواری، که معروفترین شارحان و مفسران فلسفه مشاء و آثار ابن سینا در دوران صفویه در اصفهان به شمار می‌رفته و در ضمن به نقد و مناقشه در آراء ملاصدرا می‌پرداختند.

ج) مکتب فلسفی صدرالمتألهین شیرازی که بیش از سه قرن از حیات آن می‌گذرد و همچنان مبنا و اساس تفکر فلسفی شیعه به شمار می‌رود. این جریان از طریق شاگردان درجه اول ملاصدرا مانند ملامحسن فیض کاشانی، شیخ حسین تنکابنی، عبدالرزاق لاهیجی به نسل‌های بعدی انتقال یافت. مقارن سقوط صفویه تا ابتدای قاجار حکمای معتقد به این جریان عبارتند از: آقا محمد بیدآبادی، میرابوالقاسم مدرس و ملاعلی نوری.

عمده حیات فلسفه ایران اسلامی از اواخر عصر صفویه تا ابتدای دوره قاجار حول این جریان فلسفی می‌باشد.

د) حوزه فلسفی ملارجبعلی تبریزی که با تربیت شاگردان متعدد و میرز مانند پیرزاده، قاضی سعید قمی، فاضل سراب و دیگران تأثیر و پیامدهای مهمی در اندیشه متفکرین اسلامی داشته‌اند. این جریان به نوعی در مقابل حکمت متعالیه صدرایی قرار دارد و از زمان نشو آن در عصر شاه‌عباس دوم صفوی تا دوره معاصر، پیروانی برای خود داشته است.

جریان فلسفی ملارجبعلی تبریزی مدت نیم قرن پس از فوت وی، قوی‌ترین جریان فلسفی حاکم بر حوزه اصفهان و تفکر فلسفی بود به طوری که بخشی از وقفه و عدم رواج حکمت صدرایی در آغاز را باید در این جریان جستجو کرد، از این جهت با توجه به مسئله اصلی مقاله در اینجا به معرفی و ویژگی‌های این مکتب می‌پردازیم.

۲- مکتب فلسفی حکیم تبریزی (قوی‌ترین جریان

رقیب فلسفه صدرایی) و پیامدهای اندیشه‌ای آن

اشاره شد که قوی‌ترین جریان فلسفی عصر صفوی که توانست تا مدت نیم قرن از زمان ملاصدرا به بعد بر حوزه فلسفی اصفهان سایه افکنده و نظر حکما و فلاسفه را به سمت خود جلب کند، اندیشه‌های حکیم تبریزی و شاگردان او بود. اشاره‌ای گذرا به فضای

آنچه در این مکتب فلسفی جدید صورت گرفت، صرفاً نوعی ادغام نبود، بلکه در واقع نگرش نوینی بود که به تعالیم قرآنی، روایات اهل بیت (ع) و تعالیم ائمه (ع) توجه داشت. واقعیت تاریخی آن بود که حکما و فلاسفه اسلامی در دوران قبل نیز به معنویت قرآن و تفکر و تأمل در آن پرداخته بودند و به بسیاری از کشف و شهودها دست یافته بودند، اما حکما و فلاسفه عصر صفوی علاوه بر آن، با تدبر و تعمق در سخنان معصومین (ع) توانستند بر نوآوری و ابتکار در مکتب فلسفه اسلام بیافزایند.

۱-۳- جامعیت

اندیشمندانی که در مکتب فلسفی عصر صفوی تربیت یافتند در علوم و فنون مختلف تبحر داشتند. هم در علوم عقلی و هم در علوم نقلی استاد کامل بودند. همین جامعیت بود که موجب شده تا این مکتب را «مکتب فقهی- فلسفی» بنامند. از پیامدهای مهم این جامعیت برای مکتب فلسفی عصر صفوی آن بود که حکمایی مانند میرداماد توانستند زیر چتر فقاقت به تبیین و تشریح مبانی حکمی و فلسفی خویش بپردازند و این ویژگی را می‌توان به حکمای بعد از وی نیز تعمیم داد. چنان که ملا اسماعیل خواجه‌بوی و شاگردش آقا محمد بیدآبادی در عین آنکه فقیه بودند، فیلسوفی برجسته نیز محسوب می‌شدند (کرباسی‌زاده، علی، ۱۳۸۳: ۳۶۷-۳۶۹).

۱-۴- مخالفت با دو گروه صفویه و ظاهرگرایان

مکتب اصفهان را باید واکنشی ترکیبی به انتقادات فقهی جزمی‌گرایان و اعمال نابخردانه صوفیان دانست. در آثار به جای مانده از بزرگان این مکتب، به خوبی اظهار کله‌مندی و شکایت از برخورد تند علمای ظاهرگرا و عوام صفویه مشاهده می‌شود. از ابتدای این مکتب توسط شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی، ملاصدرا، فیض کاشانی تا پایان قرن دوازدهم در آثار ملا اسماعیل خواجه‌بوی و آقا محمد بیدآبادی، هم از صوفیان نادان، هم از فقه‌های متحجر، آزرده‌گی خاطر در آثارشان مشاهده می‌شود (کرباسی‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۲۲۷).

۱-۵- رویارویی اندیشه‌های فلسفی

یکی از ویژگی‌های برجسته مکتب فلسفی عصر صفوی وجود دیدگاه-های مخالف یکدیگر، تضارب آنها و تحمل دیدگاه‌های معارض است. به‌طور کلی می‌توان در مکتب فلسفی عصر صفوی چهار جریان فکری متفاوت را از هم متمایز کرد که به طور خلاصه عبارت است از:

۹۹). شاید منشأ این اشتراک عقیده را باید در نوع نگرش هر دو مکتب به احادیث و روایات دانست. بیشتر کسانی که با ظواهر آیات و روایات انس و الفت دارند، به نظریه تنزیه تمایل پیدا کرده و سرانجام به تنزیه محض و مطلق معتقد می‌شوند. در ادامه نیز بیشتر کسانی که براساس ظواهر آیات و روایات به تنزیه محض معتقد شده‌اند، اشتراک معنوی وجود و قول به تشکیک در مراتب هستی را انکار کرده و روی تباین موجودات تکیه کرده‌اند (دینانی، ۱۳۷۷: ۳/ ۳۸۹-۳۹۵).

۳- حکمت صدرایی در مقابل حکمت تبریزی (وجوه اشتراک و افتراق حکمت صدرایی و حکمت تبریزی)

چنان‌که اشاره شد در اواخر عصر صفوی مکتب فلسفی اصفهان مشتمل به دو جریان عمده فکری است که در رأس یکی از این دو جریان ملارجعی تبریزی و پیروان او قرار دارند و جریان نیرومند دیگر را حکمت متعالیه ملاصدرا و پیروان او تشکیل می‌دهد. این دو جریان در بسیاری از مسائل عمده و اساسی با یکدیگر ناسازگارند و حکیم تبریزی و شاگردانش در آثار و رسائل خود به مناقشه در مبانی فلسفی ملاصدرا پرداخته‌اند. اما این بدان معنا نیست که هیچ مشابهت و یا نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند. اساساً به واسطه همین وجوه مشترک است که در مجموع به هر دو جریان عنوان «مکتب اصفهان» اطلاق می‌شود.

وجوه اشتراک این دو جریان به طور اختصار عبارت است از: هر دو جریان فکری که معاصر و رقیب یکدیگرند، در توجه به روایات و تفسیر معانی و مضامین آن که رنگ حکمت شیعه را گرفته با یکدیگر هم‌عقیده‌اند. هر دو جریان کوشیدند تا به نوعی هماهنگی و تقارب میان مشارب مختلف فکری و دینی دست یابند. حکمت معنوی تشیع، اندیشه‌های عرفانی را با تفکر فلسفی درهم آمیخت و افق فکری جدید و گسترده‌ای را به وجود آورد که در آن اختلاف میان حکمت و دین جای خود را به نوعی صلح و هماهنگی سپرد (همان: ۲/ ۳۳۰-۳۳۴).

در هر دو جریان فکری علاوه بر تعالیم تشیع (اعم از تعالیم ائمه (ع)، تعالیم عرفا، حکمت اشراقی، فلسفه یونانی و فلسفه مشایی)، تفکر نوافلاطونی و اندیشه‌های افلوطین به ویژه کتاب «اثولوجیا» و به تعبیر حکمای اسلامی «الربوبیه» یا «الهیات» تأثیر بسزا داشته است. در میان فیلسوفان اسلامی، ملاصدرا بیش از دیگران این کتاب را مورد بررسی قرار داد و بسیاری از معضلات آن را در آثار خود شرح داد. در واقع ملاصدرا اولین کسی است که حق این اثر را ادا نمود و به عمق و معانی آن رسید و برهان بر

تاریخی رشد این جریان فکری، مشرب فلسفی آن و رؤس اصلی نظریات فلسفی این مکتب ضروری است.

ملارجعی تبریزی نیم قرن مدرّس اول حوزه فلسفی اصفهان بوده و شاگردان برجسته‌ای را در حوزه فلسفی تربیت نمود: ملامحمد تنکابنی معروف به فاضل سراب (متوفی ۱۱۲۴ ق) قاضی سعید قمی (متوفی ۱۱۲۶ ق به بعد) ملاصادق اردستانی (متوفی ۱۱۳۴ ق) و میرمحمد اسماعیل خاتون‌آبادی (متوفی ۱۱۱۶ ق). او از حکمای ممتاز مشاء بود که اعتقاد راسخ به مبانی حکمت مشاء و نقد آراء مخالفان آن داشته، به تدریس متون فلسفی ابن‌سینا همت گمارده است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۱۸-۲۱۹). آنچه می‌توان آن را اساس سخنان ملارجعی در آثارش دانست، تعدادی از احادیث و روایات اهل بیت (ع) است که به شرح و تفسیر آنها پرداخته است. پس از فوت حکیم تبریزی در اصفهان (۱۰۸۰ ق) اندیشه‌های او توسط شاگردانش به خوبی تدریس و نشر داده شد. ملامحمد تنکابنی معروف به فاضل سراب (متوفی ۱۱۲۴ ق) رساله التوحید خود را براساس مشرب فلسفی استاد خود نوشت و ملامحمد رفیع پیرزاده فرزند معنوی استاد و تقریرکننده مباحث حوزه فلسفی او به شمار می‌رفت. زمانی که استاد در اثر ضعف پیری قادر به نگاشتن نبود، زیر نظر او به تحریر و تألیف آرای حکیم پرداخت و این مجموعه «المعارف الالهیه» نامیده شد (همان: ۶۴).

علی قلی قرچغای اصفهانی که از استاد با عنوان زبدالعرفین یاد می‌کند، در آثار خود از جمله کتاب مهم «احیای حکمت» به دفاع از نظریات استاد پرداخته و از مدافعین سرسخت ملارجعی به شمار می‌رود (دانش‌پژوه، ۱۳۳۲: ۳/ ۱۴۶). میرمحمد اسماعیل خاتون‌آبادی (متوفی ۱۱۱۶ ق) نیز در رساله‌های تعلیقات از استادش تبریزی دفاع نموده است. البته گاهی در برخی از مقوله‌ها نظریات او را نمی‌پذیرد، اما تبعات و پیامدهای اندیشه‌های مدرسه حکیم تبریزی قابل توجه و دقت بیشتری است. به نظر برخی اساتید حکمت اسلامی، مکتب فکری تبریزی از نوعی تناقض درونی و ناهماهنگی در نظریات و اصول فکری رنج می‌برد. به نظر هانری کرین هستی‌شناسی ملارجعی، با حکمت اسماعیلی و مکتب شیخیه هماهنگی دارد (کرین، ۱۳۶۹: ۷۱ و ۹۹). شیخ احمد احسایی نیز از مخالفان سرسخت حکمت متعالیه محسوب می‌شد در آثارش به شدت با مبانی فکری ملاصدرا به مبارزه برخاسته است. در تفکر احسایی و پیروانش بسیاری از مبانی حکمت صدرایی مانند اشتراک معنوی وجود، اصالت وجود، سنخیت میان علت و معلول، قاعده بسیط‌الحقیقه، اتحاد عاقل و معقول و چند اصل دیگر، باطل و حتی کفرآمیز شناخته شده است (کرین، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۹۹: کرین، ۱۳۶۹).

موقعیت و جایگاه این دو حکیم نیز در دوره تاریخی خود قابل تذکر است. درحالی که ملاصدرا چندان مورد توجه نظام حکومتی صفویه نبود، اما حکیم تبریزی از موقعیت والایی نزد شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان برخوردار بود. شاه‌عباس دوم به جهت ارادتی که به حکیم تبریزی داشت، خانه‌ای در شمس‌آباد اصفهان برای وی تهیه نموده بود و او با توجه و حمایت حکومت، با فراغت و آسایش به نشر مبنای و آراء فلسفی‌اش می‌پرداخت (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱/۲۲۳). از سوی دیگر در مورد ملاصدرا منابع آن عصر اشاره می‌کنند که در زمان خود، شهرت و احترام چندانی نداشته و مانند یکی از طلاب عادی زندگی می‌کرده و با آنکه در زمانی به سر می‌برد که دو استادش شیخ بهایی و میرداماد یکی شیخ‌الاسلام و دیگری بزرگ‌ترین فقیه و حکیم دوران بود، در نهایت ناچار به خروج از اصفهان و دور شدن از مرکز علمی جهان تشیع گردید (مطهری، ۱۳۷۳: ۶۳۸).

د) مقایسه میان پیروان دو حکیم نیز جالب توجه است. شاگردان مدرسه حکیم تبریزی احترام فوق‌العاده‌ای برای استاد قائل بودند. آنها نه تنها در ظاهر و رفتار خود تواضع نسبت به استاد را نشان می‌دادند و با القاب و عناوین بزرگ از او یاد می‌کردند، بلکه در آثار و رسایل خود، با تبیین مبنای و آرای فکری استاد، وفاداری خود را به او نشان دادند. شاگردان حکیم، تابعان صرف استاد بوده و از سوی آنها مخالفت اصولی و مبنایی با استاد صورت نگرفت. اما شاگردان مدرسه ملاصدرا، از آزادی فکری بیشتری برخوردار بودند. آنها با آنکه استادشان بزرگ‌ترین فیلسوف زمان و عارف دوران بود، اما مقلد صرف استاد نبوده و در بسیاری از افکار و آراء او مناقشه کرده و با استاد اختلاف مبنایی و اصولی داشتند. نگاهی به شاگردان ملاصدرا مانند ملامحسن فیض کاشانی، ملاعبدالرزاق لاهیجی، میرزا قوام‌الدین نیریزی، شیخ حسین تنکابنی، ملامحمد آقاجانی، ملامحمد ایروانی و دو فرزندش میرزا ابراهیم و قوام‌الدین احمد، گواه بر این ادعاست. هر کدام از آنان صاحب اندیشه و نظریات خاص خود هستند. شاگردان برجسته‌اش لاهیجی و آقاجانی با برخی از مبنای فکری استاد مخالفت کرده و تنکابنی نیز مناقشانی در برخی آراء استاد وارد کرده است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۲/۱۱۸-۱۲۰). میرزا ابراهیم فرزند نامدار ملاصدرا، از مدرسین نامی شیراز نیز طریقه و مبنای حکمی پدر را نمی‌پسندیده است (همان: ۲۸۰ و ۲۹۴).

۴- وقفه در رشد حکمت متعالیه در دوره ملاصدرا

در واقع یکی از موانع اصلی رشد حکمت متعالیه در دوره صفویه را

تمامیت اصول و قواعد آن اقامه نمود (خراسانی، ۱۳۷۳: ۶/۵۷۹-۵۸۵). ملارجبعلی تبریزی نیز در تأسیس و تأثیر برخی از آراء و اقوال خویش به کتاب اثولوجیا استناد کرده و از آن دلیل می‌آورد و در کتاب خود «اصل/الاصیل» از اصول و قواعد فلسفی این کتاب متأثر است (کرباسی‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۹۵-۳۹۶). اثولوجیا در حوزه فکری حکیم تبریزی رواج و ارزش بسیاری داشته، به طوری که او و شاگردانش بارها آن را مطالعه کرده و در معانی آن اندیشه نموده و به شرح و تبیین مطالبش پرداخته‌اند (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۱/۲۴۴).

اما بدون تردید این دو جریان فکری دارای سمت و سو و مذاق فکری واحد نبوده و در تبیین مسائل فلسفی نظریات متفاوتی داشته‌اند. برخی از تفاوت‌های این دو جریان فکری عبارت است از: الف) هر دو جریان فکری در تأمل فلسفی از روایات و احادیث اهل بیت(ع) اشتراک نظر دارند. اما اختلاف آن دو در برداشت‌های متفاوتشان از روایات برمی‌گردد. سبک تفسیر ملاصدرا و شاگردانش از آیات و روایات غیر از سبک و اسلوبی است که ملارجبعلی تبریزی و شاگردانش از آن پیروی می‌کنند. ملارجبعلی به ظواهر آیات و روایات تأکید فراوانی داشت و حال آنکه حکمت متعالیه به تأویل و تفسیر آیات و روایات معتقد بود. همین مسئله باعث شکل‌گیری الهیات تزیهی در اندیشه تبریزی می‌گردید. درحالی که حکمت متعالیه صدرایی از این نوع گرایش‌ها دور بود (کرباسی‌زاده: ۳۹۶-۳۹۷).

ب) حوزه فکری ملارجبعلی تبریزی بیشتر متمایل به فلسفه مشایی بود و حکمت تشیع نیز بر آن اضافه گردیده بود. اما مکتب فلسفی ملاصدرا شیوه ابتکاری در فلسفه اسلامی محسوب می‌شود که پس از مکتب اشراق و مشاء، سومین مکتب فلسفه اسلامی یعنی حکمت متعالیه به شمار می‌رود. آنچه در حکمت متعالیه نمود یافت، صرفاً نوعی ادغام و تأکید نبود، بلکه در عین جذب تمامی روش‌های فلسفی، نظام فکری جدیدی را پدید آورد که مسائل فلسفی را مطرح کرد که برای نخستین‌بار در فلسفه اسلامی بنیان نهاده شد از جمله مباحث: اصالت وجود، وحدت و تشکیک حقیقت وجود. اما در نظریات حکیم تبریزی نوآوری چندانی مشاهده نمی‌شود (همان: ۳۹۹).

ج) تفاوت دیگر این دو مشرب فکری به تداوم زمانی و جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آن دو برمی‌گردد. اشاره شد که مدرسه تبریزی از نیمه اول قرن یازدهم تا پایان همین قرن و کمی از اوایل قرن دوازدهم مهم‌ترین حوزه فلسفی اصفهان به شمار می‌رفت و آرای آن بر اندیشه حکمای اسلامی تسلط داشت. اما آرا و مبنای آن از حد افکار شاگردان وی فراتر نرفت.

احیاء کند و به تدریج اندیشه اصلی حکما و فلاسفه ایران درآید و تا دوره معاصر به عنوان جریان فلسفی پیروز در تاریخ فلسفی اسلامی چهره خود را عیان کند. بر این اساس در مقاله در قالب برخی از این متفکران و فلاسفه، ادامه حیات تاریخی حکمت متعالیه مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۵- ملاصادق اردستانی (متوفی ۱۱۳۴ ق)

ملاصادق اردستانی از علمای نیمه اول سده دوازدهم هجری و از مدرسین متون عقلی و حکمی و عرفانی می‌باشد. وی از طبقه معاصرین علامه مجلسی بوده و از نام اساتیدش آگاهی نداریم. اما می‌توان گفت که اساتید او از طبقه شاگردان ملاصدرا بوده‌اند. حکیم ملا اسماعیل خواجویی را از زمره شاگردان حکیم اردستانی شمرده‌اند (صدوقی سه‌ها، ۱۳۸۱: ۸۵). از دیگر شاگردان حکیم اردستانی می‌توان به ملا نعیم طالقانی، ملا حمزه گیلانی، محمد صالح خلخالی، شیخ محمدعلی حزین، آقا محمدصادق تفرشی، عبدالرحیم دماوندی و سید قطب‌الدین نیریزی اشاره کرد (حزین، ۱۳۷۵: ۱۹۲ و ۳۴۹-۳۵۳).

مهم‌ترین اثر ملاصادق در فلسفه اسلامی حکمت صادقیه است که در پی درخواست ملاصادق اردستانی از شاگردش ملا حمزه گیلانی، مبنی بر تقریر و تحریر دروس خود در زمینه نفس و قوای آن تدوین شده است.

اگرچه اردستانی با برخی نظریات فلسفی خاص ملاصدرا موافق نیست چنان که بر «حدوث نفس» و «حرکت جوهری» ملاصدرا ایرادهایی گرفته است و پاره‌ای از مبانی ملاصدرا را پسندیده و پاره‌ای را نیز رد کرده است (مکارم، ۱۳۷۸، ش ۲۳۴: ۹۲) ولی جزء اولین متفکرانی است که توجه ویژه‌ای به حکمت متعالیه دارد و تلاش می‌کند در تفکرش در مقابل جریان‌های رقیب تفکر صدرایی را احیا کند.

به‌طور نمونه در مسئله وحدت و اصالت وجود پیرو ملاصدرا بوده و در مقابل جریان‌های فلسفی دیگر به دفاع از ملاصدرا پرداخته است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۴/ ۵۱-۵۲).

۲-۵- ملا اسماعیل خواجویی (متوفی ۱۱۷۳ ق)

علامه قزوینی در شرح حال ملا اسماعیل خواجویی نقل کرده وی در فلسفه مشاء استادی زبردست بوده و کتاب شفا را بارها تدریس نموده و در مجموع سی‌بار کتاب مزبور را مطالعه و تدریس کرده است. قزوینی از قول یکی از حکمای هم‌عصر حکیم خواجویی می‌گوید که از کتاب شفا من چند ورق افتاده بود، علامه خواجویی

باید در جریان اخباری‌گری و حدیث‌گرایی جستجو کرد. در این دوره تسلط اندیشه‌های اخباری‌گری و منزلت روزافزون حدیث و کاربرد گسترده آن در تفسیر، فلسفه، عرفان و فقه، زمینه پیدایش دیدگاه‌های خاص حدیث‌گرایی را فراهم آورد که یکی از نتایج آن نفی اصول فقه و اجتهاد در فهم احکام فقهی بود و نتیجه دیگرش تعارض با فلسفه و جریان‌های عقل‌گرا بود.

نفوذ فلسفه سنتی در حوزة فلسفی اصفهان و مقاومت در برابر نظریات نو، از دیگر دلایل عدم رواج سریع فلسفه ملاصدرا بود. به این نکته نیز اشاره شد که سازگاری مبانی فلسفه مدرسه ملا رجعی تبریزی با مکتب مشاء و آراء رایج در حیات فلسفی روزگار صفوی تا اواخر آن دوره، از دلایل نشر افکار حکیم تبریزی در آن زمان و ناسازگاری و چالش ملاصدرا با اوضاع زمانه خودش دلیل عدم رونق مکتب ملاصدرا در دوران حیاتش بود.

با گسترش علوم عقلی و افزایش مباحث و تألیفات فلسفی، بین فقها حساسیت‌هایی در خصوص این جریان ایجاد شد. اگرچه در آن دوران تعداد زیادی از علماء جامع علوم معقول و منقول بودند و در عین آن که فیلسوفی برجسته بودند، فقیه بزرگی نیز به شمار می‌آمدند، اما در بین علما بسیاری نیز بودند که پذیرای فلسفه نبوده و نسبت به آن با عدم اعتماد و سوءظن می‌نگریستند. در همان دوره مدارسی وجود داشت که در وقف‌نامه آنها یا صریحاً عدم تدریس و تعلیم و تعلم فلسفه شرط شده است و یا تلویحاً با تصریح بر تعلیم و تعلم علوم منقول، پرداختن به فلسفه، نهی شده است (سلطان‌زاده، ۱۳۶۴: ۳۸۲ و ۳۸۳؛ سپینتا، ۱۳۴۶: ۱۶۹).

در این خصوص از میان فقهای برجسته اواخر عصر صفوی می‌توان از علامه مجلسی نام برد. علامه مجلسی در رساله اعتقادات خویش به‌طور مشخص تأکید می‌کند که علم واقعی، همان علمی است که از راه کتاب و سنت به دست می‌آید. در حالی که محمدباقر سبزواری حکیمان را تکریم می‌کرد و آنان را وجودهایی عزیز معرفی می‌نمود (مجلسی، ۱۴۰۹: ۲۳).

۵- احیاگران حکمت متعالیه پس از فوت ملاصدرا

دو جریان اخباری‌گری و حدیث‌گرایی از سویی و جریان فلسفی ملا رجعی تبریزی از سوی دیگر توانسته بودند حکمت متعالیه ملاصدرا را تحت‌تأثیر خویش قرار داده و در موقعیت ضعف قرار دهند و تا کمی پس از سقوط صفویه اندیشه غالب فلسفی محسوب می‌شدند. با این حال، پس از سقوط صفویه، اندیشه‌های صدرایی، به تدریج توانست با حضور برخی از متفکران حیات تاریخی خود را

۳-۵- آقا محمد بیدآبادی (۱۱۹۸ ق)

در میان فیلسوفان و عارفانی که بیش از همه مکتب فلسفی اصفهان را پس از سقوط صفویه (۱۱۳۵ ق) به سمت حکمت متعالیه سوق داد، نام حکیم متأله ملامحمد بیدآبادی ظهور و جلوه خاصی دارد. صاحب کتاب ریاض‌الجنه مقام و منزلت علمی بیدآبادی را در حکمت الهی نظیر جایگاه علامه وحید بهبهانی در فقه دانسته و معتقد است که این هر دو، یکی در حکمت و دیگری در فقه به احیای این دو علم که با تصرف و دخالت کج‌اندیشان از میان رفته بود، همّت گماشتند (زنوزی، ۱۳۷۸: ۴/۴۲۵).

بیدآبادی به عربی و فارسی آثاری از خود برجای گذاشته است که عبارتند از: آداب‌السیر و السلوک؛ التوحید علی نهج التجرید یا «مبدأ و معاد»؛ حسن دل (در سیر و سلوک و اخلاق)؛ تذکرة السالکین؛ دو رساله در سیر و سلوک، تفسیر قرآن کریم؛ حاشیه بر معانی‌الخبار شیخ صدوق و رساله‌ای در کیمیا (دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳: ۱۳/۳۳۷).

همچنین دو اثر دیگر وی یعنی حواشی بر اسفار صدرالمتألهین و حاشیه بر مشاعر ملاصدرا است که به خوبی نقش او را در احیای حکمت متعالیه در مقابل جریان‌هایی که تفکر صدرایی را نفی و رد می‌کردند نشان می‌دهد.

۴-۵- ملاعلی نوری (متوفی ۱۲۴۶ ق)

صدر حکمای فلسفه ملاصدرایی و بزرگ‌ترین استاد و مدرس حکمت متعالیه مولا علی بن جمشید نوری مازندرانی است که معروف‌ترین فیلسوف اواخر قرن دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم بوده است. آخوند نوری دارای مقامی بی‌رقیب در بین شارحان مبانی ملاصدرا است تا جایی که برخی او را بر خود ملاصدرا را نیز ترجیح داده‌اند صاحب حدیقة الشعرا می‌نویسد: «در علم الهی، اکثر بر ملاصدرا، که صدر الحکماش خوانند، ترجیح دهند. افزون از هزار شاگرد، در مجمع افاده‌اش، آماده است» (دیوان بیگی شیرازی، ۱۳۶۴: ۳/۱۹۳۹).

وی بهترین و مبرزترین شاگرد بیدآبادی در علوم عقلی و حکمت اسلامی به شمار می‌رود. در واقع او را جانشین حکیم بیدآبادی در فلسفه و علوم عقلی معرفی می‌کنند. وی انتقال‌دهنده اصول، مبانی و تعلیمات مکتب فلسفی اصفهان به تهران بود.

آخوند نوری مدت هفتادسال به تدریس فلسفه پرداخت و شاگردان برجسته‌ای را تربیت نمود که معروف‌ترین آنها عبارتند از: حاج ملاحادی سبزواری، میرزا ابوالقاسم راز شیرازی، ملااسماعیل

آن را از حفظ بیان فرموده سپس آن را با نسخه صحیح مقابله نمودم، کاملاً صحیح بوده، مگر در یک حرف یا دو حرف که تفاوت داشت (قزوینی، ۱۴۰۷ ق: ۶۸).

از حکیم خواجه‌ای آثار بسیاری به جای مانده است که نقش او را در جریان‌های فلسفی معاصرش نشان می‌دهد. برخی از مهم‌ترین رساله‌های فلسفی او عبارتند از:

الف) مفتاح‌الفلاح و مصباح‌النجاح فی شرح دعاء‌الصباح: که مطالعه آن به خوبی از احاطه مؤلف در فنون ادبی و حکمت و کلام و عرفان و فلسفه حکایت دارد.

ب) حدوث‌دهری و ابطال‌زمان موهوم: که در مقام جواب اشکالات آقا جمال خوانساری (متوفی ۱۱۲۲ ق) و در دفاع از نظریات میرداماد نوشته است. در ادامه به بررسی برخی مطالب ارائه‌شده در این رساله خواهیم پرداخت.

ج) جامع‌الشتات فی النوادر و المتفرقات: شامل تحقیقات در شرح احادیث و مباحث اعتقادی به زبان فلسفی که نشان از تسلط حکیم خواجه‌ای در تفسیر فلسفی مسائل اعتقادی دارد.

د) هدایة‌الفراد الی نبذ من احوال‌المعاد: در مورد کیفیت فناء اشیاء در قیامت و اینکه جمیع اشیاء اعم از مجردات و مادیات فانی می‌شوند. این رساله توسط مرحوم شیخ احمد روحانی (ملقب به شیخ‌الاسلام) به فارسی ترجمه و چاپ شده است. از مطالب آن چنین استنباط می‌شود که مشرب فکری خواجه‌ای اصلاً با حکمت متعالیه همخوانی ندارد.

ه) تجسم‌الاعمال: رساله‌ای کلامی که در بحث اعمال و تجوهر اعراض تألیف شده است. در این رساله به امکان تجوهر عرض و وقوع آن در این عالم و نیز بیان اخبار وارده در تجسم اعمال و اعتقادات و نیز اخباری که دلالت بر تصویر قرآن کریم در قیامت دارد پرداخته است.

و) وحدت وجود: در بیان مراد قائلین به وحدت وجود (قاسمی، ۱۳۸۸: ۸۴-۷۸).

وی همچنین اهتمامی ویژه به قرآن کریم و آموزه‌های وحیانی داشته و از تاویل آیات و احادیث به شدت پرهیز می‌نموده و گویا به همین سبب، مورد بی‌مهری معاصران خود قرار گرفته و دچار سختی و دلتنگی گشته است (خواجه‌ای، ۱۴۱۱ ق: ۱/۱۲۵).

بر این اساس وی را می‌توان از حلقه‌های مهم انتقال حکمت متعالیه در دوران پرآشوب افغانه و پس از آن در عصر افشار و سپردن آن به دست شاگرد برجسته‌اش آقا محمد بیدآبادی در اصفهان به شمار آورد.

جریان اول، به مخالفت با ورود عقل در امور دینی و اکتفا به حدیث، هر نوع تفکر فلسفی را خروج از دین و بدعت می‌دانست به طوری که با هرگونه تدریس فلسفه و رواج آن مخالف بود. فضای اجتماعی - تاریخی که براساس سیطره این جریان شکل گرفته بود از مهم‌ترین موانع رشد حکمت متعالیه چه در دوران خود ملاصدرا و چه پس از او بود.

اندیشه‌های حکیم تبریزی و شاگردان او نیز جریان دومی بود که در عصر صفوی توانست تا مدت نیم‌قرن از زمان ملاصدرا به بعد بر حوزه فلسفی اصفهان سایه افکند؛ به طوری که عمده حیات فلسفه از اواخر عصر صفویه تا ابتدای دوره قاجار حول این جریان فلسفی است. بر این اساس تعارضاتی که بین این دو جریان فلسفی وجود داشت و رواج مکتب تبریزی، از موانع رشد حکمت متعالیه در این دوره تاریخی بود. این امر در کنار مشکل بودن فهم طریقت فلسفی ملاصدرا و دشوار بودن فهم متون حکمت متعالیه موجب گردید جریان فلسفی ملارجبعلی تبریزی، اندیشه ملاصدرا را تحت تأثیر خویش قرار داده، تا کمی پس از سقوط صفویه اندیشه غالب فلسفی محسوب شود.

سازگاری مبانی فلسفه مدرسه ملارجبعلی تبریزی با مکتب مشاء و آراء رایج در حیات فلسفی روزگار صفوی تا اواخر آن دوره، در کنار ناسازگاری و چالش ملاصدرا با اوضاع زمانه خود، از دیگر نکات مورد توجه در نشر افکار حکیم تبریزی در آن زمان و عدم رونق مکتب ملاصدرا بود.

اما پس از سقوط صفویه، اندیشه‌های صدرایی به تدریج توانست اندیشه اصلی حکما و فلاسفه ایران درآید و با تلاش گسترده متفکرانی چون ملاصدق اردستانی، ملا اسماعیل خواجویی، آقا محمد بیدآبادی و ملاعلی نوری و سپس در دوره قاجار بزرگانی چون ملاهادی سبزواری و ملاعلی مدرس زنوزی به عنوان جریان فلسفی پیروز در تاریخ فلسفی اسلامی چهره خود را عیان کند.

آنچه که بیش از همه موجب احیای حکمت متعالیه در فضای تعارض‌های فکری اواخر عصر صفوی گردید خصلت تلفیقی این مکتب بود که توانست نظریات معارض زمانه خود را از وضعیت تقابل خارج نماید و حالت تلفیق در آن به وجود آورد. در حکمت متعالیه، فلسفه، عرفان و شریعت به هم نزدیک شده و یک نقطه واحد را پدید آورده‌اند. تلفیق ملاصدرا بین فلسفه مشاء و اشراق و با فلسفه و عرفان و یا بین همه آنها و معارف نبوی و علوی، به این معنا نیست که از هر یک مطالبی را اخذ کند و کنار هم قرار دهد بلکه به این معناست که در پرتو یک وجودشناسی موفق شد تا حقیقت واحدی را محور بیان‌هایی متفاوت اعم از عرفانی، فلسفی و دینی قرار دهد. به عنوان

واحد العین، ملاعبدالله زنوزی، آقا سید رضی لاریجانی، ملامحمد جعفر لنگرودی، ملاعبدالجواد مدرس خراسانی، میرسید حسن مدرس اصفهانی (کتابی، ۱۳۷۵: ۳۵۸) او عمری بالغ بر صد سال نمود و پس از فوت، در حرم مطهر حضرت امیرالمومنین علی (ع) دفن شد.

نوشته‌ها و کلمات آخوند چنان محکم و عمیق بوده که بعضی از حواشی مختصر او بر آثار ملاصدرا مانند قطعه الماس درخشان است و علاوه بر پختگی نظر و عمق فکری، ذوق سرشار نیز دارد (مدرس زنوزی، ۱۳۷۱: ۲۶). آخوند هرچه نوشته است، پیرامون آثار آخوند ملاصدرا و در تحریر و توضیح مبانی او و دفع اعتراضات بر اوست. از جمله آثار اوست: ۱- تفسیر سوره حمد؛ ۲- حاشیه بر اسفار؛ ۳- حاشیه بر شواهد الربوبیه ملاصدرا؛ ۴- حاشیه بر مشاعر ملاصدرا؛ ۵- حاشیه بر شرح فوائد شیخ احمد احسائی؛ ۶- جواب بر ایرادات و اعتراضات پادری نصرانی؛ ۷- حواشی بر رساله عرشیه؛ ۸- حاشیه بر کتاب اسرارالآیات ملاصدرا؛ ۹- حاشیه بر مفاتیح الغیب؛ ۱۰- سؤال و جواب در معارف؛ ۱۱- الرقیمة النوریه (کتابی، ۱۳۷۵: ۳۶۰-۳۵۹: صدوقی سه‌ها، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۷).

رساله وحدت وجود وی در ظاهر مختصر است. ولی در واقع می‌توان آن را عالمانه‌ترین اثر فلسفی بعد از آثار ملاصدرا می‌توان به حساب آورد.

فراخوانده شدن ملاعلی نوری به تهران جهت تدریس فلسفه این شهر به یک معنی نشانه انتقال مرکز فلسفه اسلامی از اصفهان به تهران بود. هرچند نوری عذرخواست و نرفت. ولی زبده‌ترین شاگرد خود ملاعبدالله مدرس زنوزی (متوفی ۱۲۵۷ ق) را به تهران برای تدریس در مدرسه مروی فرستاد. نخستین فیلسوف مکتب تهران ملاعبدالله زنوزی است که در مکتب فلسفی اصفهان شاگرد ملاعلی نوری بود. او به خوبی اندیشه‌های ملاصدرا در تهران مطرح نمود. به این ترتیب حکمای مطرح شده فوق که در اصفهان سکونت داشتند، فلسفه و حکمت عصر صفوی به خصوص حکمت متعالیه را با تدریس، تألیف و تربیت شاگردانشان حفظ نموده مهم‌ترین نقش را در انتقال فلسفه اسلامی عصر صفوی به دوره قاجار ایفاء نمودند.

بحث و نتیجه‌گیری

حیات تاریخی حکمت متعالیه با فراز و فرودهایی همراه بوده است. این فراز و فرودها در بستر جریان‌های معارض تفکر صدرایی شکل گرفته است. به طور کلی مهم‌ترین دلایل عدم رواج و وقفه تاریخی حکمت متعالیه را باید در دو جریان فکری رقیب آن یعنی جریان اخباری‌گری و حدیث‌گرایی و مکتب فلسفی حکیم سبزواری جستجو کرد.

زنوزی، میرزا محمدحسن (۱۳۷۸). ریاض الجنّة، ج ۳، تحقیق سید محمود مرعشی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول.
 سپنتا، عبدالحسین (۱۳۴۶). تاریخچه اوقاف اصفهان، اصفهان: انتشارات اداره کل اوقاف اصفهان.
 صدرایی خویی، علی (۱۳۷۹). آشنای حق (شرح احوال و افکار آقا محمد بیدآبادی)، قم: نهانندی، چاپ اول.
 صدوقی، منوچهر (۱۳۵۹). تاریخ حکماء و عرفای متأخرین صدرالمآلهین، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول.
 _____ (۱۳۸۱). تحریر ثانی (تاریخ حکما و عرفانی متأخر)،

تهران: حکمت، چاپ اول.

صفت گل، منصور (۱۳۸۶). ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی (تاریخ تحولات دینی ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری)، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
 قاسمی، رحیم (۱۳۸۸). بزم معرفت (مشاهیر تکیه فاضل هندی)، اصفهان: کانون پژوهش، چاپ اول.

_____ (۱۳۸۸). گلزار فضیلت (مشاهیر تکیه علامه خواجویی)، اصفهان: کانون پژوهش، چاپ اول.
 کرباسی‌زاده اصفهانی، علی (۱۳۸۱). حکیم متأله بیدآبادی احیاگر حکمت شیعی در قرن دوازدهم هجری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۸۲). «حکیم خواجوی احیاءگر حوزه اصفهان در دوران قنبرت»، اصفهان: مجله حوزه، شماره یازدهم.

_____ (۱۳۸۳). «مکتب فلسفی اصفهان»، مجموعه مقالات دومین همایش حکیم ملاصدرا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
 _____ (۱۳۸۲). فاضل سراب و رویارویی مدرسه ملارجبعلی تبریزی با مدرسه ملاصدرا، مجموعه مقالات همایش فاضل سراب و اصفهان عصر وی، اصفهان: مجموعه فرهنگی، مذهبی تخت فولاد، چاپ اول.

کربن، هانری (۱۳۶۹). فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبائی، تهران: توس.

_____ (۱۳۷۱). تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سید جواد طباطبائی، ج ۲، تهران: کویر.

مدرس هاشمی، میرسید حسن (۱۳۷۷). شرح رساله سیر و سلوک منسوب به آقا محمد بیدآبادی، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات علی کرباسی‌زاده، قم: کانون پژوهش، چاپ اول.
 مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). خدمات متقابل اسلام و ایران، قم: انتشارات صدرا، چاپ بیستم.

مکارم، هادی (۱۳۷۸). «خرده‌گیران بر حکمت متعالیه»، مجله حوزه، ش ۹۳، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

مثال، ملاصدرا معنای ظاهری را پذیرفت و معتبر دانست، بدون آنکه به جمودگرایی و تاجرگرایی گرفتار شود و هرگونه فهم عقلانی و تاویلی را از کتاب و سنت انکار کند. همچنین معنای تاویلی و باطنی و فهم عقلانی دین را پذیرفت، بدون اینکه ظاهر شریعت را از درجه اعتبار ساقط کند و یا حتی اهمیت آن را کاهش دهد و از آنجا که این سازگاری را به صورت عمقی و اصولی انجام داد، نقش مهمی در تعدیل تعارض‌های عصر خویش ایفاء کرد.

منابع

آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۸). منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، جلد ۱-۴، قم: تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
 آصف، محمدهاشم (رستم الحکما) (۱۳۸۰). رستم التواریخ، باهتمام عزیزالله علیزاده، تهران: فردوسی.
 اردبیلی، عبدالکریم محمد (۱۳۷۵). صفوة الآثار من اخبار، به کوشش میرهاشم محدث، چاپ شده در میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، به کوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
 افندی، عبدالله (۱۴۰۱ق). ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول.
 امام جمعه، سید مهدی (۱۳۸۰). «مکتب فلسفی اصفهان و چالش‌های عصر صفوی»، مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه، ج ۱، به اهتمام دکتر مرتضی دهقان‌نژاد، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
 بیدآبادی، ملامحمد (۱۳۷۶). حسن دل در سیر و سلوک الی الله، تحقیق و تصحیح علی صدرایی خویی و محمدجواد نورمحمدی، قم: نهانندی، چاپ اول.
 تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۳). قصص العلماء، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: علمی و فرهنگی.
 خزین، شیخ محمدعلی (۱۳۷۵). تاریخ و سفرنامه خزین، تحقیق علی دوانی، تهران: انقلاب اسلامی.
 خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین (۱۳۵۲). وقایع السنین والاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
 خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۷۳). «اثولوجیا»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول.
 خواجویی، ملا اسماعیل (۱۴۱۱ق). رسایل فقهی، ج ۲، تصحیح سید مهدی رجایی، قم: دارالکتاب الاسلامی.
 دینانی، غلامحسین (۱۳۷۷). ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲ و ۳، تهران: طرح نو، چاپ اول.
 رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم (۱۳۴۲). آتشکده اردستان، ج ۲، تهران: چاپ اتحاد.